

بدان خود را که گر خود را بدانی
 چه خود دانی همه دانسته باشی
 ندانی قدر خود زیرا چینی
 تو را نه چرخ و هفت اختر غلام است
 چه مردان باش ترک خواب و خور کن
 تفکر کن به بین تما از کجائی
 قفس بشکن بیرج غویشتن شو
 توزین سان آفریده بهر کاری
 یکی دیگر از عوارض فطرت دانش های محدود و ناقص است که بعض مردمیکه
 بنام دانشمند و فیلسوف نامیده می شوند بآن ها مبتلا میشوند، و فطرتشان از مسیر
 خود باز میماند، و در وجود خدا و هر حقیقتی دچار شک میگردند،
 همه در پناه خدا باشید

شب یکشنبه ۹ فروردین ۱۳۷۶ - ۲۶

(۱۶)

حق پرستی و خدا شناسی از اسرار فطرت است . «زمانه ما»

اگر کسی بخواهد باین راز فطرت خوب آشنا شود باید خود را از محیط عادات بلکه معلومات بیرون آورد و اصطلاحات و لغاتی که هر موجودی را بآن نام گذاری کرده کنار گذارد، و خود را مانند انسانی تصور کند که با عقل و شعور یکمرتبه باین عالم وارد شده و بی سابقه چشم باین عالم باشکوه و عظمت باز کرده و مانند طفل نوزاد ولی با عقل و ادراک، باین آسمان و زمین و کوه و بیابان و دریاها و گیاهها بنگرد، یعنی باچشمی بمالم نگاه کند که کدورت های زندگی رونق آنرا نبرده و با عقلی فکر کند که معلومات محدود و عوارض محیط آنرا منحرف ننموده، و بموجودات از پشت پرده اصطلاحات و لغات ننگرد، در این حال خود را در عالمی می بیند که سراسر حکمت و عقل در آن حکومت دارد، موجودی مانند دریای نور در زمان مبین و با نظم مخصوص سطح زمین و فضا را نورانی میکند، و همه خفتگان را از جا حرکت میدهد و همه زندگان را بکار و فعالیت و امیدارد و در حرکت و میسر خود تخلف نمی نماید .
 امروز که هشتم فروردین بود آفتاب بنا بگفته منجمین ساعت ۷ و ۶ دقیقه به نصف

النهَار افق مارسیده و درهزارها سال پیش از این آفتاب در همین وقت باین نقطه رسیده و در دقیقه معین طلوع و غروب نموده ، بی آنکه دقیقه تفاوت نماید و هزارها سال پس از این هم که جمعیت ها و مردمان دیگری روی زمین خواهند آمد وضع آفتاب همین خواهد بود. وقتی آفتاب غروب نمود و پرده های زرین خود را از منطقه مسا همراه برد عالم بزرگتر و نقطه ها و مجموعه های درمنظر انسان نمایان میشود که بی دربی و منظم راه خود را پیش گرفته میروند. همه ما از آنوقت که چشم گشودیم بهمین وضع این عالم را دیدیم و بتدریج عادت ، بزرگی و رونق آنرا از نظر ما برده و نامسایی برای این موجودات قرار دادیم که مرکب از چند جرف است مانند آفتاب و ستاره و زمین و آسمان پس جلال بی نهایت وجود در میان چند حرف درهم پیچیدیم و سرگرم زندگانی و خیالات و اصطلاحات خود شدیم و از اسرار همه عالم وجود غافل گردیدیم ، و از فطرت اولی خارج شدیم .

ولی انسان فطری یعنی کسیکه گرفتار عادات و اصطلاحات نباشد همه عالم بیش چشمش تازه و نواست جمال و عظمت وجود بدون پرده لفت و اصطلاحات برای او رونق و تجلی دارد بنا بر این هر چه انسان از تأثیرات محیط و اصطلاحات دورتر باشد نور فطرت و باطن مشتعل تر خواهد شد ، از این مطلب سستی منطق کسانی که گمان میکنند خداشناسی از آثار محیط و توارث است بخوبی معلوم میشود ، باینجهت کسانی باین حقیقت آشنائی بیشتر داشته اند که از خیالات و اصطلاحات محیط بیرون بوده اند ، همه پیغمبرها و ره نمایان بزرگ تجلیات این نور را در میان غارها و بیابانها مشاهده کرده اند .

ابراهیم خلیل خود را از محیط بابل بیرون برد و از عقاید میراثی رهانید و در میان غار حساب کواکب و ماه و آفتاب را نمود و همه را در تغییر و طلوع و غروب دید ، آنگاه گفت اینها مسخر دیگری میباشد ، دید آنها غروب کردند ولی عالم بجای خود باقی است و نبض زنده آن در حرکت است ، گفت من باموجودات تغییر پذیر دل بستگی ندارم من یکسره روی آوردم بکسی که آسمانها و زمین را پدید آورده و از هر باطل و تغییر پذیری رو گرداندم ، و از میان آلوده گان بشرک و محیط او هام خارج شدم .

موسی در میان بیابان و در طوفان سرما و ابتلائات بزن و فرزند ، نور حق را از شاخه درختی هویدا دید .

پیغمبر گرامی اسلام از محیط اجتماع و عادات مکه بیرون آمد ، و در غار حرا بمطالعه عالم پرداخت تا صدای حق را از همه کوه و سنگ بیابان شنید .

در قرآن کریم یکسوره است بنام سوره کهف ، در این سوره بیان حال کسانی است که برای آشنائی با خدا از محیط فاسد و شرک زای خود بیرون آمدند .

افلاطون میگوید : مردان بزرگ را که عشة حقیقت در آنها سرشار باشد و از

پستی و رذائل دور باشند تا بوسیله آنها تشکیل مدینه فاضله بتوان داد ، باید در غبار تربیت نمود ، پس بعکس آنچه بعضی گمان میکنند ، هرچه انسان از محیط های افکار و عادات دورتر شد و بفطرت نزدیکتر گردید خداشناسی در او راسخ تر می گردد ، و فروغ نور ایمان درخشنده ترمی شود ، باینجهت تا تاریخ از انسان سراغ میدهد ، باختلاف بی حد در معلومات و اخلاق ، انسان خداپرست بوده ، و همه علوم و معارف صحیح عالم کمک کار این فطرت بوده ، باینجهت تمام فلاسفه و دانشمندان بزرگ جهان خدا شناس بوده اند ، بلکه هدف معارف را همه خداشناسی میدانستند ، حکماء هند و چین کهن سال و کلدانیها و ایرانیها و یونانیها همه خدا پرست بودند ، امروز هم مردان بزرگ غرب که با فکر توانای خود اوضاع و افکار جهانرا تغییر دادند همه خدا پرست میباشند ، فقط چند نفری از حکمای یونان بنام فلاسفه مادی نامیده شدند که نام و نشان صحیحی از فلسفه و افکار آنها در دست نیست ، و آنچه از سخنان آنها دیده میشود تحیر و شک آنها را نشان میدهد ، نه انکار و نفی را ، و اگر انکار و نفی هم در کلمات آنها دیده میشود کوچکترین برهان یا شبه برهان با آن همراه نیست .

چون دانش های محدود محیط محدودی را روشن میکند ، و مانند چراغی است که در بیابان تاریکی انسان روشن کند ، این چراغ همانقدر که مسافت کمی را بخوبی روشن میکند ، نور آن خود پرده میشود که فضای وسیع و ستاره های دور را شخص راه رو نبیند ، و این ندیدن دلیل بر نبودن نمی شود .

کسیکه با نور علم یکنقطه همین جهانرا می بیند ، اگر بگوید جهان همین است که من می نگرم بسیار در اشتباه است و این علم چشم فطرت او را هم محدود و ضعیف نموده اگر از بعضی دانشمندان معروف که دارای نظریات صحیحی باشند انکاری دیده شود ، علت مهم آنرا باید عکس العمل وضع دینداری و معتقدات جهال و اوضاع محیط دانست ، قانون واکنش و عکس العمل چنانکه از قوانین مهم طبیعی است ، در امور اجتماعی و عقاید هم این قانون با دقت جریان دارد ، هرچه از حد اعتدال و میزان حقیقی خود بیرون رفت باثر ضد منتهی میشود ، این حقیقت در علوم طبیعی مثالهایی دارد : بقول شاعر : - زهر جا آتش آنجا دود خیزد . - هر حقیقی وقتی باطل آنرا از صورت خود خارج نمود نتیجه عکس میدهد .

فطرت خدا پرستی همیشه وسیله اطمینان خاطر بوده هر قدر قدرت و فروغ آن زیادتر بوده زندگانی روشن تر ورشد و معنویت و آسایش و بهره مندی بیشتر بوده ، چون این فطرت از قدرتهای بزرگ اجتماعی و قوی ترین عواطف حیاتی است عوارض آنهم زیادتر است ، مردمانی از آنسوا استفاده میکنند و بنام خدا برای خود مقاماتی قائل میشوند ، و مال و جاه بدست می آورند !!!

در یونان قدیم که بواسطه موقعیت خاص بغیر یک جنبش فکری بزرگی بوجود آمده بود هزاران خدا و بیجه خدا بر عقل مردم حکومت میکردند، و دستگاهها و دربانها و واسطه‌ها برای خدایان داشتند و مردم از راه همین فطرت پاک دچار خیالات و اوهام فاسد شدند، دست و پسای عقل از حرکت فکری باز ماند، از اینراه مردمی مصلح و دانشمند مانند سقراط و دیگران برای نجات خلق قیام کردند، ولی همین دستگاهها آنها را محکوم و مسموم نمودند، کسانی هم برای برچیدن این دستگاه‌ها در وجود مبدء شك نمودند تا مردم را از شر و بسته‌های بغداهای نجات دهند.

چنانکه پیداشدن مزدك و مآنی‌ها قبل از اسلام در ایران عکس‌العمل دستگاههای مؤبدها و عقاید شرك و وضع حکومت وقت بود.

در قرون وسطی هم که اروپا بواسطه رسیدن کتب و افکار مسلمین میخواست از خواب بیدار شود خود را گرفتار دستگاه‌های دینی دید که بنام خدا و مسیح باهر فکر تازه و جنبشی سخت مقاومت مینمود، و واکنش آن گونه عقاید که بنام دین تحمیل میشد و ظلمها و کشتارها که بنام خدا و پسر خدا انجام میگرفت، پیدا شدن عقاید مادی‌گری شد، یعنی کسانی آراء شکست خورده حکمای گم نام یونان را بصورت دیگری زنده کردند و آنها را با اصطلاحات و آب تازۀ ترویج نمودند، تا آن دستگاهها را منزلت کنند، این مطالب فقط برای تذکر است.

اشخاص تحصیل کرده درست متوجه عرایض من هستند، ولی اگر کسانی بخیال اصلاح، مادی‌گری و بی‌دینی رادر میان مسلمین ترویج میکنند باید متوجه باشند که تعلیمات و اصول اسلام زنده است، و آنرا نمیتوان بدیگر دستگاهها مقایسه نمود چون کتاب، و روش مسلم مؤسسن اسلام بی‌کم و بیش باقی است، عموم مسلمانها مقیاس و میزان دین را قرآن و روش مسلم بزرگان دین میدانند، ببسارت دیگر دین را باشخاص و دستگاهها نمیشناسند، بلکه اشخاص را بامیزان دین میسنجند،

هرچه عقب ماندگی و بدبختی است از بی‌اطلاعی عموم است از سرچشمه دین باینجهت کسانی که بنخواهد منطق فلاسفه مادی را که شاید بیشتر آنها قصد اصلاح داشته‌اند! در میان مسلمین ترویج کنند خود را خسته و فرسوده نموده و بکمترین نتیجه هم نخواهند رسید خداوند همه را بنور ایمان و علم هدایت کند:

~~~~~